

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم صل على محمد و آل محمد و آل محمد و عجل فرجهم

گزیده نکات تفسیر المزان، سوره مبارکه تغابن

❖ دسته اول، آیات ۱ تا ۴: این آیات حقایقی را درباره خداوند مطرح می‌کنند؛ در آیه نخست با تسبیح خداوند از سوی موجودات آغاز می‌شود، آیه دوم سوره در مقام شناساندن خداوندی قدیر است که همه موجودات او را تسبیح کرده و فرمانروایی و زیبایی، همه از آن است. در این آیه به خلقت انسان‌ها از سوی خداوند و بصیرت او به اعمال آنها اشاره شده و به همین مناسبت در آیه سوم، خلقت خداوند تبیین شده و در آیه چهارم بر علم مطلق خداوند تأکید شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳)

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴)

- اطلاق در جمله «لَهُ الْمُلْكُ» بر اطلاق ملک خدا و محدودیت‌نداشتن آن به هیچ حدودقیدی و هیچ شرطی دلالت دارد؛ پس هیچ حکم نافذی غیر حکم او نیست و او هیچ حکمی ندارد مگر آنکه طبق اراده‌اش نافذ است.
- همچنین اطلاق در جمله «وَلَهُ الْحَمْدُ» می‌فهماند که تمامی حمدهایی که از هر حامدی سر می‌زند به او برمی‌گردد؛ برای اینکه حمد عبارت است از ثنای در برابر عمل نیکی که به اختیار از کسی سر زده باشد و وقتی خلایق همه از خداست و امر و تدبیر خلایق هم از او است؛ پس هیچ‌ذاتی جمیل و صفتی جمیل و عملی جمیل از هیچ محمودی سر نمی‌زند، مگر آنکه از خدا سرزده است.
- همچنین جمله «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» که آن نیز کلیت دارد، بر عمومیت متعلق قدرت او دلالت می‌کند و می‌فهماند قدرت او محدود به هیچ حد و مقید به هیچ قید و شرطی نیست.
- آیه مذکور [آیه اول] به منزله مقدمه اول برای اثبات معاد می‌شود و می‌فهماند خدای عزوجل منزله از هر نقصی و هر نقطه وضعی در ذات و صفات و افعالش است. او مالک حکم بر هر چیز و تصرف در آن است، هر طور که بخواهد و اراده کند و

معلوم است که به جز جمیل اراده نمی‌کند و قدرت او هر چیزی را فرا گرفته؛ پس او می‌تواند در خلقتش تصرف کرده و دوباره زنده‌اش سازد.

- حرف «فاء» در کلمه «فمنکم» صرف ترتب کفر و ایمان بر خلقت را می‌رساند؛ یعنی تنها می‌فهماند اگر خلقتی نبود کفر و ایمانی هم نبود. پس حرف مذکور نمی‌خواهد بفهماند کفر و ایمان هم دو مخلوق خدای تعالی هستند یا نیستند، از این جهت ساکت است، تنها می‌خواهد بفهماند مردم بعد از آنکه خلق شدند دو دسته شدند: بعضی کافر و بعضی مؤمن و اگر کافر را اول ذکر کرد برای اینکه همیشه اکثریت با کافران است.

- حرف «من» در دو کلمه «فمنکم» و «و منکم» برای تبعیض است و چنین معنا می‌دهد که بعضی از شما کافر و بعضی مؤمنند.
- با جمله «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» توجه می‌دهد که تقسیم‌شدن مردم به دو قسم حق است و آن دو نزد خدا از یکدیگر متمایزند؛ چون ملاک کفر و ایمان ظاهر و باطن اعمال است که خدا به آن بینا است، نه چیزی از آن بر او پوشیده است و نه به یکدیگر مشتبه می‌شوند.

- این آیه [آیه دوم] مقدمه دوم برای اثبات معاد و حتمیت آن است، می‌فرماید: «مردم مخلوق خدایند و از نظر کفر و ایمان و اعمال خوب و بد برای او متمایزند.»

- مراد از «حق» [در آیه دوم] معنایی خلاف معنای باطل است و باطل این است که آسمان‌ها و زمین را بدون هدف و غرضی ثابت خلق کرده باشد.

- در جمله «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» منظور از «تصویر» قلم به دست گرفتن و نقشه‌کشیدن نیست؛ بلکه منظور، اعطای صورت است و صورت هر چیز قوام و نحوه وجود آن است، همچنان که در جای دیگر فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۱

- «حسن صورت» عبارت است از تناسب تجهیزات آن در قبال یکدیگر و تناسب مجموع آنها با آن غرضی که به خاطر آن غرض ایجاد شده؛ چون حسن یک معنای عامی است که در تمامی موجودات جاری است، همچنان که فرمود: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۲

- اگر در آیه مذکور تنها حسن صورت انسان‌ها را نام برد، شاید برای این بوده که مردم را توجه دهد به اینکه خلقت انسان‌ها طوری شده که با بازگشت آنان به سوی خدا سازگار است؛ برای اینکه وقتی خدای تعالی ملکی قادر علی‌الاطلاق است، می‌تواند به آنچه می‌خواهد حکم کند و به هرطور که می‌خواهد در آن تصرف کند و او در افعالش منزله از هر نقص و عیب و

۱. انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم. سوره تین، آیه ۴.

۲. خدایی که خلقت هر چیزی را نیکو کرد. سوره سجده، آیه ۷.

بلکه محمود و ستایش شده است. از سوی دیگر مردم از نظر کفر و ایمان مختلفند و او به اعمال آنان بینا است و خلقت هم لغو نیست؛ بلکه برای آن غایت و هدفی است؛ پس بر او واجب است که مردم را بعد از نشاء دنیا برای نشاء دیگر مبعوث کند، برای نشاء جاودانه و فناپذیر تا در آن نشاء به مقتضای اختلافی که از نظر کفر و ایمان داشتند زندگی کنند و این همان جزا است که مؤمن با آن سعادت‌مند و کافر شقی می‌شود و جمله «وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» اشاره به همین نتیجه است.

- در این آیه شریفه [آیه چهارم] شبهه منکرین معاد را که به جز استبعاد اساسی ندارد دفع می‌کند. شبهه آنان این است که چطور ممکن است موجودات فانی و متلاشی شده در عالم، دوباره برگردند با اینکه حوادث عالم و اعمال و صفات شمارش‌شدنی نیست؟ بعضی ظاهر و علنی و بعضی باطن و سری است، بعضی به چشم دیده می‌شود و بعضی جزء غیب به شمار می‌رود. آیه شریفه جواب می‌دهد که خدا آنچه در آسمانها و زمین است - که آن نیز شمارش‌شدنی نیست - می‌داند و آنچه شما در باطن خود پنهان می‌کنید و آنچه علنی می‌سازید همه را می‌داند.

- در این آیه شریفه جمله «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» به گفته بعضی اعتراضی است که به‌عنوان دنباله سخن آورده شد تا شمول علم خدا به «مَا تُسْرُونَ» و به «مَا تُعْلِنُونَ» را کاملاً روشن سازد و معنایش این است که وقتی خدای تعالی محیط به مضمرات و اسرار نهفته در سینه‌های مردم است؛ اسراری که خودشان هم توجهی به آنها ندارند، آن وقت چگونه ممکن است «مَا تُسْرُونَ» و «مَا تُعْلِنُونَ» بر او پوشیده بماند.

❖ دسته دوم، آیات ۵ تا ۱۰: «در آیه مذکور [آیه پنجم] سرگذشت اقوامی را به یاد می‌آورد که در زمان‌های پیش زندگی می‌کردند و درباره دین خدا کفر ورزیدند و به همین جهت وبال امر خود را چشیدند و در آخرت عذابی دردناک دارند، آنگاه از این یادآوری منتقل می‌شود به اینکه چرا کفر ورزیدند و می‌فرماید: «سبب کفرشان تکذیب رسالت بود و سبب این تکذیبشان هم انکار بعث و معاد بود.» در آخر نتیجه می‌گیرد که پس بر مردم حاضر واجب است به خدا و رسولش و دینی که بر آن رسول نازل فرموده ایمان بیاورند و مقدمه‌چینی‌های مذکور را با تبشیر و انذار ختم فرمود؛ البته به‌طور اشاره به آنچه برای مؤمنین تهیه دیده که همان بهشت جاودانه است و آنچه برای کفار تکذیب‌گر مهیا کرده که همان آتش ابدی است.»^۳

❖ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵)

❖ ذَلِكَ بَأْتُهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهُودُونَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶)

❖ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷)

❖ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸)

❖ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيَدْخُلْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)

❖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۰)

- منظور از «وبال امر» آثار سوء کفر و فسق آنان است و منظور از «امر» همان کفر و آثار کفر یعنی فسق است.
- اینکه فرمود: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ» خطابش به مشرکین است و منظورش از «خبر آنهايي که قبلاً کافر شدند» داستان‌های اقوام گذشته است. جمله «فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ» اشاره است به آن عذاب بنیان‌کن که خدا بر آنان نازل کرد و منصرفشان فرمود و جمله «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» اشاره است به عذاب اخروی آنان.
- این آیه [آیه ششم] علت آن عذاب انقراض و عذاب آخرت را بیان می‌کند و به همین جهت آیه را بدون عطف آورد تا به منزله جوابی از سؤالی فرضی باشد؛ گویا سائلی پرسیده که چرا آن عذاب‌ها بر سر آن اقوام نازل شد و در جواب فرموده باشد: «ذلک» این نزول عذاب برای آن بود که آنها چنین‌وچنان کردند.
- اگر از موضوع آمدن رسولان و دعوت آنان تعبیر کرد به جمله «کانت تأتیهم» همیشه به‌سوی آنان می‌آمدند» برای رساندن استمرار بوده و اینکه از کفر کفار و سخنان ایشان تعبیر کرد به «فقالوا» و «کفروا» و «تولوا» که به مقابله دلالت بر نداشتن

استمرار دارد، بدین جهت بود که بفهماند کلمه و بهانه کفار در همه اعصار یک چیز بوده و بر سر همان یک کلمه پافشاری هم می‌کردند و آن کلمه عبارت بود از عناد و لجبازی.

• «فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا» کلمه «بشر» هم به یک نفر اطلاق می‌شود و هم بر جمع و مراد از آن در اینجا معنای دوم است؛ به دلیل اینکه دنبالش می‌فرماید: «یهدوننا» - ما را هدایت کنند» و اگر کلمه «بشر» را نکره (بدون الف و لام) آوردند، به منظور تحقیر هدایتگران بوده و استفهام در آیه انکاری است. می‌فرماید که از در انکار پرسیدند که آیا افرادی از بشر که هیچ برتری بر ما ندارند ما را هدایت کنند.

• «وَاسْتَعْنَى اللَّهُ» کلمه «استغناء» به معنای طلب بی‌نیازی است و استعمال آن درباره خدای تعالی به این معنا نیست؛ چون خدای عزوجل غنی بالذات است، بلکه به معنای اظهار بی‌نیازی است و بدین جهت اظهار بی‌نیازی کرده که بت پرستان علم و نیرو و استطاعت را خاص خود دانسته، می‌پنداشتند که همین کمالات جمع آنان را از فنا نگه می‌دارد و بقا را برای آنان تضمین می‌کند؛ گویا عالم وجود بی‌نیاز از ایشان نیست، همچنان که در جای دیگر قرآن از آنان حکایت کرده که گفتند: «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا»^۴ و نیز فرموده: «وَلَئِنْ أَدْقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ لَيَقُولُنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»^۵ و مال این اعتقاد در حقیقت به این است که خدا به آنان احتیاج دارد و احتیاجی که دارد در دست اینان است و بنا بر این، مراد از جمله «وَاسْتَعْنَى اللَّهُ» همان بلای انقراض کفار خواهد بود که جمله «فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ» نیز بر آن دلالت می‌کرد.

• علاوه بر این، انسان طبعاً خودپسند است و پیش خود چنین می‌پندارد که خدای تعالی رهین منت اوست و او حق حرمتی نزد خدا دارد و بر خدا واجب است وی را هر جا که باشد احسان کند؛ مثل اینکه خدای تعالی احتیاج دارد به اینکه سعادت او را تأمین کرده و به وی احسان کند، همچنان که این آیه نیز به این پندار باطنی انسان اشاره کرده و می‌فرماید: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا»^۶ و نیز فرموده: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى»^۷ و مال این پندار در حقیقت به این است که سعادت مند کردن آنان به هر طریق که خودشان بخواهند وظیفه خداست؛ مثل اینکه العیاذ باللَّه دست خدا زیر سنگ ایشان است و در دنیا چشاندن وبال این پندار و در آخرت

^۴. من گمان نمی‌کنم اینها که دارم تا ابد از بین برود. سوره کهف، آیه ۳۵

^۵. و قطعاً اگر رحمتی از خود را به او بچشانیم با اینکه دچار بلا شده، باز می‌گوید: «این از خود من بود و من معتقد نیستم که قیامتی برپا شود.» سوره سجده، آیه ۵۰.

^۶. من که هیچ احتمال نمی‌دهم قیامت بپا شود و بر فرض هم که دوباره به سوی پروردگارم برگردانند، آنجا هم منزلگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت. سوره کهف، آیه ۳۶.

^۷. من که فکر نمی‌کنم قیامتی بپا شود و اگر هم که بشود و مرا به سوی پروردگارم برگردانند، نزد او بهتر از این را خواهم داشت. سوره حم سجده، آیه ۵۰.

عذاب کردنشان در حقیقت اظهار بی‌نیازی او از ایشان است. بنا بر این، مراد از استغناءى خداى تعالى از ایشان همان مجموعى است که از جمله «فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» استفاده مى‌شود.

• در این آیه [آیه هفتم] رکنى دیگر از ارکان کفر بت پرستان را بیان مى‌کند و آن این است که بت پرستان با انکار معاد، ادیان آسمانى را منکرند؛ چون وقتى معاد را که اثر دین است و امر و نهی و حساب و جزای دین بر پایه آن استوار است، منکر شدند خود دین را هم منکر گشته‌اند. تنها انکار معاد است که مى‌تواند بهانه و علت انکار رسالت باشد؛ چون با انکار معاد، دیگر تبلیغ و انذار و تبشیر معنا ندارد.

• در جمله «قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبُّونَ بِمَا عَمِلْتُمْ» به رسول خدا (ص) دستور فرموده از پندار مشرکین پاسخ دهد و در جواب اینکه پنداشتند «أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا» بفرماید: «بَلَىٰ وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ» به پروردگارم سوگند که به‌طور یقین مبعوث خواهید شد» و در این جمله مطلب به چند وسیله تأکید شده است: یکى کلمه «بلى»؛ یکى سوگند «ربى»؛ یکى لام تأکید و یکى نون تأکید ثقیله.

• کلمه «ثم» در جمله «ثُمَّ لَتُنَبُّونَ» تراخى و بعدیت را مى‌رساند؛ البته بعدیت بر حسب رتبه کلام و در این جمله اشاره‌ای هم به غرض بعث شده و آن غرض رسیدگی به حساب خلق است. معنای جمله «وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» این است که مبعوث کردن مردم و خبر اعمالشان را به ایشان دادن، برای خداى تعالى آسان است و هیچ دشواری ندارد و این رد اعتقاد مشرکین است که موضوع بعث را محال دانسته‌اند.

• دلیل بر اینکه معاد برای خداى تعالى دشواری ندارد، همان اسماء و صفاتى است که در صدر آیات نام برد؛ یعنى خلق، ملک، علم، محمودیت و منزه بودن که جامع همه آن اسماء و صفات کلمه «اللَّهُ» است که معنایش دارنده تمامى صفات کمال است.

• این جمله «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِیْ أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» نتیجه‌گیری از مضمون آیه قبلى است؛ به دلیل اینکه حرف «فاء» در اولش آمده، مى‌فرماید: «وقتى مسلم شد که شما به‌طور یقین مبعوث خواهید شد و شما را به ریزودرشت آنچه کرده‌اید خبر خواهند داد؛ پس واجب است بر شما که به خدا و رسولش ایمان بیاورید و نیز به آن نوری که بر رسولش نازل کرده ایمان بیاورید که منظور قرآن است که با نور ساطع خود شما را به سوى صراط مستقیم هدایت کرده و شرایع دین را بیان مى‌کند.»

❖ کلمه «یوم» [در آیه نهم] ظرف است برای جمله قبلى که مى‌فرمود: «به‌طور قطع مبعوث مى‌شوید ...»

❖ منظور از «یوم جمع» روز قیامت است که مردم همگی جمع مى‌شوند تا خداى تعالى بینشان فصل قضا کند، همچنان که فرمود: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا»^۸

^۸. و در صور دمیده مى‌شود و ما همه را جمع مى‌کنیم. سوره کهف، آیه ۹۹.

❖ برای تعبیر «یوم‌التغابن» وجوه معنایی است، از جمله وجهی که طبق آن روایت هم وارد شده و آن این است که بگوییم که تمامی بندگان خدا چه خوب و چه بد در بهشت سهم و منزلی و در دوزخ هم منزلی دارند. بنده اگر اطاعت خدا کند، به منزلی که در بهشت برایش فراهم شده داخل می‌شود و اگر نافرمانی خدا را بکند، داخل منزلی که در آتش دارد می‌شود و روز قیامت منزل‌های بهشتی اهل دوزخ را به اهل بهشت می‌دهند و منزل دوزخی اهل بهشت را به اهل دوزخ می‌دهند؛ پس در قیامت اهل بهشت دوزخیان را مغبون کرده، مؤمنین غابن و کفار مغبون می‌شوند.

❖ دسته سوم، آیات ۱۱ تا ۱۳: برخی باورهای قلبی هستند که اگر ریشه‌دار شوند، دیگر اجازه نمی‌دهند حادثه‌ای انسان را به هم بریزد و بر او احساس نگرانی و اضطراب غلبه یابد؛ حتی اگر آن حادثه مصیبتی سنگین باشد. آیات یازدهم تا سیزدهم سوره مبارکه تغابن به این باورها و لوازم عملی و ثمرات آن اشاره دارند.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱)

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۲)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳)

- کلمه «مصیبت» به معنای صفت و حالتی است در انسان که در اثر برخورد به هر حادثه به او دست می‌دهد. چیزی که هست بیشتر درباره حوادث ناگوار استعمال می‌شود؛ حوادثی که با خود ضرر می‌آورد.
- کلمه «اذن» به معنای اعلام رخصت و اجازه است و همواره ملازم با آگاهی اذن‌دهنده درباره عملی است که اجازه آن را صادر می‌کند؛ پس از آنچه گفته شد چند نکته روشن شد:
 - نکته اول اینکه: اذن در آیه اذن لفظی نیست؛ بلکه اذن تکوینی است که عبارت است از به‌کارانداختن اسباب یا به عبارت دیگر برداشتن موانعی که سر راه سببی از اسباب است؛ چون اگر آن مانع را بر ندارد، سبب نمی‌تواند اقتضای خود را در مسبب بکار گیرد؛ مثلاً آتش، اقتضای حرارت و سوزاندن را دارد و می‌تواند مثلاً پنبه را بسوزاند ولی به شرطی که رطوبت بین آن و بین پنبه فاصله نباشد. پس برطرف کردن رطوبت از بین پنبه و آتش با علم به اینکه رطوبت مانع است و برطرف کردنش باعث سوختن پنبه است، اذنی است در عمل کردن آتش در پنبه و به کرسی نشان دادن اقتضایی که در ذات خود دارد؛ یعنی سوزاندن؛
 - نکته دوم اینکه: مصائب عبارت است از حوادثی که آدمی با آن مواجه بشود و در آدمی آثار سوء و ناخوشایندی به جای گذارد و اینکه این گونه حوادث مانند حوادث خوب به اذن خدا می‌رسد، برای این است که اذن خدای تعالی تمامی مؤثرها را فرا گرفته است و هر اثری به اذن او از مؤثرش صادر می‌شود؛
 - نکته سوم اینکه: این اذن، اذن تشریحی و لفظی یعنی حکم به جواز نیست؛ بلکه اذنی است تکوینی. پس اصابت مصیبت همواره با اذن خدا واقع می‌شود؛ هرچند که این مصیبت ظلمی باشد که از ظالمی به مظلومی برسد و هرچند که ظلم از نظر تشریح ممنوع است و شرع به آن اذن نداده است. به همین جهت است که بعضی از مصائب را نباید تحمل کرد و

صبر در برابر آنها جائز نیست؛ بلکه واجب است آدمی در برابرش تا بتواند مقاومت کند؛ مثل ظلم‌هایی که به عرض و ناموس آدمی یا جان آدمی متوجه می‌شود.

- از ظاهر سیاق بر می‌آید که جمله «ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» می‌خواهد بفرماید که خدای تعالی به حوادثی که برای انسان ناخوشایند و مکروه است، هم علم دارد و هم مشیت؛ پس هیچ یک از این حوادث به آدمی نمی‌رسد، مگر بعد از علم خدا و مشیت او. پس هیچ سببی از اسباب طبیعی عالمی مستقل در تأثیر نیست؛ چون هر سببی که فرض کنی جزو نظام خلقت است که غیر از خالقش ربی ندارد و هیچ حادثه و واقعه‌ای رخ نمی‌دهد مگر به علم و مشیت ربش، آنچه او بخواهد برسد ممکن نیست نرسد و آنچه او نخواهد برسد ممکن نیست برسد.

- پس خدای سبحان که رب‌العالمین است لازمه ربوبیت عامه‌اش این است که او به تنهایی مالک هر چیز باشد و مالک حقیقی دیگری غیر او نباشد و نظام جاری در عالم هستی مجموعی از انحای تصرفات او در خلقتش است؛ پس هیچ متحرکی و هیچ چیز ساکنی بدون اذن او حرکت و سکون ندارد و هیچ صاحب فعلی و هیچ قابل فعلی جز با سابقه علم و مشیت او فعالیت و قابلیت ندارد و علم و مشیت او خطاء نمی‌کند و قضایش ردخور ندارد.

- پس اعتقاد به اینکه خدای تعالی الله یگانه است، اعتقادات مذکور را به دنبال دارد و انسان را به آن حقایق رهنمون شده، قلب را آرامش می‌بخشد، به طوری که دیگر دچار اضطراب نمی‌شود؛ چون می‌داند اسباب ظاهری مستقل در پدیدآوردن آن حوادث نیستند، زمام همه آنها به دست خدای حکیم است که بدون مصلحت هیچ حادثه ناگواری پدید نمی‌آورد و همین است معنای جمله «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»

- «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» این جمله تأکید استثنای گذشته است.

- از ظاهر اینکه کلمه «اطيعوا» را در آیه [دوازدهم] دو بار آورد و فرمود: «اطيعوا الله و الرسول» بر می‌آید که منظور از اطاعت خدا با اطاعت رسول دو موضوع است که با هم اختلاف دارند و از این می‌فهمیم که مراد از «اطاعت خدا» متقادشیدن برای او است، در آنچه از شرایع دین که تشریح کرده و پذیرفتن آن بدون چون و چرا است. مراد از «اطاعت رسول» انقیاد و امتثال دستوراتی است که او به حسب ولایتی که بر امت دارد می‌دهد؛ ولایتی که خدا به او داده است.

- از اینجا روشن می‌شود که آنچه رسول خدا (ص) زاید بر احکام و شرایع قرآن دستور داده، چه اوامر و چه نواهی، رسالت خدای تعالی است و در حقیقت اوامر و نواهی خدا را رسانده و اطاعت مردم در آن اوامر و نواهی نیز مانند اطاعت اوامر و نواهی قرآن، اطاعت خدا است.

- این آیه [آیه سیزدهم] در مقام بیان علت وجوب اطاعت خداست و علت اینکه چرا اطاعت رسول از مصادیق اطاعت خداست. توضیح اینکه اطاعت که عبارت است از گردن‌نهادن در برابر اوامر و نواهی مولی، خود یکی از شؤون عبودیت و

بردگی برای مولی است؛ زیرا اگر مولی برده‌ای را مالک می‌شود، هیچ منظوری ندارد جز اینکه مالک اراده و عمل برده باشد، به طوری که برده‌اش اراده نکند مگر آنچه مولی اراده می‌کند و هیچ عملی را انجام ندهد مگر آنچه مولایش از او بخواهد که انجام دهد.

- پس طاعت مولی نحوه‌ای از عبودیت عبد است، همچنان که در آیه هم بدان اشاره کرده و می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^۹ با اینکه هیچ‌کس شیطان را به‌عنوان خدایی نپرستیده، پس منظور از پرستش شیطان همان اطاعت‌کردن اوست؛ در نتیجه معنای آیه مذکور چنین می‌شود: خدای سبحان را اطاعت کنید؛ زیرا به جز معبود کسی نباید اطاعت شود و معبود به حق هم به جز خدا کسی نیست؛ پس بر شما واجب است که او را عبادت کنید و با اطاعت غیر او، آن غیر را که یا شیطان است یا هوای نفس شریک خدا نسازید. به این بیان روشن شد که چگونه جمله مذکور در مقام تعلیل است.

- پس اطاعت بنده از پروردگار خود این است که اراده خود را تابع اراده پروردگارش کند و عملی هم که می‌کند همین جنبه را داشته باشد. به عبارتی دیگر بنده اراده خود را و آنچه متعلق اراده او است، همه را فدای اراده و عمل پروردگارش کرده و چنین ایثاری در راه او بکند. پس اطاعت خدای تعالی در آنچه برای بندگانش تشریح کرده و در متعلقات آن، خود نوعی از توکل بر خدا است و اطاعت خدا برای هر خداشناس و مؤمن به خدا واجب است؛ پس توکل بر او نیز بر مؤمنین لازم است و مؤمنین هم باید بر او توکل کنند و هم اطاعتش را گردن نهند و اما کسی که او را نمی‌شناسد و به او ایمان ندارد، اطاعت هم ندارد؛ پس از آنچه گذشت روشن شد که ایمان و عمل صالح نوعی از توکل بر خدا است.

^۹. ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که زنه‌ار، شیطان را عبادت مکنید؟ سوره بقره، آیه ۶۰.

❖ دسته چهارم، آیات ۱۴ تا ۱۸: اموال و اولاد و اطرافیان انسان، امکانات زندگی وی در این دنیا بوده و اسباب دستیابی به منافع و اجتناب از ضررها هستند. با این حال ممکن است همین عوامل، مانع رستگاری انسان و اسباب محرومیت وی از اجر اخروی شوند. در نقطه مقابل عملکرد درست افراد باایمان در تعامل با آنها می‌تواند سبب بهره‌مندی مضاعف ایشان از اجر اخروی و منافع حقیقی شود. عملکرد انسان در این باره تحت تأثیر رویکرد وی درباره اموال و اولاد است. آیات ۱۴ تا ۱۸ سورة مبارکه تغابن رویکرد و عملکرد درست درباره اموال و اولاد را به افراد جامعه ایمانی گوشزد کرده و ثمرات این رویکرد و عملکرد را برای ایشان ترسیم می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَتَصَفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵)

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْتُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۶)

إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷)

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۸)

- کلمه «من» در جمله «من ازواجکم» تبعیضی است و معنای «بعضی از همسران شما» را می‌دهد و سیاق خطاب به تعبیر «یا ایُّها الَّذین آمنوا» و نیز وابسته‌کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعاً علت حکم را می‌رساند و می‌فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می‌ورزند بدان علت است که شوهران‌شان ایمان دارند.
- پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده؛ البته دشمن ایمان ایشان و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند، شوهران و پدران را وادار می‌کنند دست از ایمان به خدا بردارند و پاره‌ای اعمال صالحه را انجام ندهند یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند و چه بسا مؤمنین در بعضی از خواسته‌های زن و فرزند به‌خاطر محبتی که به آنان دارند اطاعتشان بکنند و لذا در آیه شریفه می‌فرماید: «از این گونه زنان و فرزندان حذر کنید و رضای آنها را مقدم بر رضای خدا نگیرید.»
- راغب در مفردات می‌گوید که کلمه «عفو» به‌معنای قصد برای گرفتن چیزی است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود که «عفا» یا «اعتفاه» معنایش این است که قصد فلان چیز را کرد، در حالی که آنچه نزد خود داشت، به دست گرفته بود- تا آنجا که

می‌گوید- و چون گفته شود که «عفوت عنهن معنایش این است که من گناه او را زایل کردم و از او چشم پوشیدم. آن گاه می‌گوید که کلمه «صفح» به معنای ترک ملامت است و فرقی با عفو این است که از عفو بلیغ‌تر است و به همین جهت خدای تعالی در یک جمله هر دو را ذکر کرده و فرموده: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ»؛ چون گاهی می‌شود که انسان عفو می‌کند ولی صفح نمی‌کند. سپس گفته که کلمه «مغفرت» که از ماده «غفر» است، به معنای آن است که جامه‌ای در تن کسی پوشانی که تن او را از آلودگی نگه بدارد و از همین باب است که می‌بینی یکی به دیگری می‌گوید که اغفر ثوبک فی الوعاء؛ یعنی جامه‌ات را در خم رنگ ببنداز و آن را رنگ کن تا چرک‌تاب شود و دیرتر چرک را نشان دهد و غفران و مغفرت از ناحیه خدای تعالی به این است که بنده را از اینکه عذاب به او برسد حفظ فرماید.

- پس سه جمله «تَعَفُّوا» و «تَصَفَّحُوا» و «تَغْفِرُوا» می‌خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و فرزندان‌شان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرف‌نظر کنند و در عین حال بر حذر باشند که فریب آنان را نخورند.
- در جمله «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» اگر منظور از مغفرت و رحمت، مغفرت و رحمت خاصه الهی باشد؛ آن مغفرت و رحمتی که تنها به مؤمنین می‌رسد، به همان‌هایی که در آیه مذکور مخاطب به خطاب‌های «تَعَفُّوا» و «تَصَفَّحُوا» و «تَغْفِرُوا» هستند و معنا این باشد که اگر شما مؤمنین از خطا و دشمنی زنان و فرزندان خود چشم‌پوشی کنید، خدای تعالی هم با شما به مغفرت و رحمت خود معامله می‌کند، در این صورت جمله مذکور وعده جمیلی به مؤمنین است در برابر رفتار صالحی که کرده‌اند، همچنان که در این آیه همین وعده را به مؤمنین صاحب عفو و صفح داده و می‌فرماید: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»^{۱۰}
- و اگر منظور مغفرت و رحمت عام الهی باشد، بدون اینکه مقید به مخاطب باشد، در این صورت دیگر جمله مدنظر وعده نخواهد بود؛ بلکه می‌خواهد بفرماید: «اگر مؤمنین چنین کنند خود را به صفات خدا متصف و به اخلاق خدایی متخلق کرده‌اند؛ چون خدا هم غفور و رحیم است.»^{۱۱}

۱۰. آنها باید عفو و صرف‌نظر کنند، آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟ سوره نور، آیه ۲۲.

۱۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۵۱۹ در تفسیر قمی در روایت ابی‌الجارود از امام باقر (ع) روایت شده که در ذیل آیه «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» فرموده: «این آیه راجع به مسلمانانی است که وقتی می‌خواستند از وطن کافر نشین خود به دار هجرت مهاجرت کنند، زن و فرزندان‌شان دست به دامن‌شان انداخته، از رفتن بازشان می‌داشتند و می‌گفتند که تو را به خدا سوگند می‌دهیم که از ما دست بردار که بعد از رفتن از بین خواهیم رفت. بعضی از مسلمانان تسلیم خواسته زن و فرزند خود می‌شدند و در دارالکفر می‌ماندند و آیه شریفه آنان را از چنین زن و فرزندان‌ی بر حذر داشته، از اطاعت آنان نهی می‌فرماید. بعضی دیگر از مسلمانان تسلیم نمی‌شدند و راه خدا را پیش گرفته از زن و فرزند دست بر می‌داشتند و می‌گفتند که به خدا سوگند اگر شما با من هجرت نکنید و خدای تعالی روزی بین من و شما در دارالهِجْرَة جمع کرد، دیگر کاری به کارتان نخواهم داشت و تا ابد سودی به شما نخواهم رساند؛ ولی خدای تعالی دستور داد بعد از آنکه در دار هجرت به زن و فرزند خود رسیدند از سوگند خود صرف‌نظر کرده و به بهترین وجهی با آنان برخورد کنند و صله رحم را رعایت

- کلمه «فتنه» به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد و تعبیر آیه مذکور کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و اولاد نهی کند و بفرماید: «با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با اینکه نزد او اجری عظیم هست.»
- «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» یعنی به مقدار استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید؛ چون سیاق جمله سیاق دعوت و تشویق به اطاعت خدا و انفاق و مجاهده در راه او است و جمله مذکور به خاطر حرف «فاء» تفریع شده است بر جمله «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ...»؛ در نتیجه معنای آن چنین می‌شود که به مقدار استطاعت‌تان از خدا بترسید و از ذره‌ای از آن مقدار را از تقوا و ترس خدا کوتاه نیابید. در نتیجه آیه شریفه همان مطلبی را می‌رساند که آیه شریفه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»^{۱۲} در مقام افاده آن است نه اینکه بخواهد بفرماید که هر چه توانستید رعایت تقوی را بکنید و هر مقدار که نتوانستید تقوی را رها کنید؛ چون خدای تعالی به حکم آیه «وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»^{۱۳} به بیش از مقدار طاقت از ما نخواست است. آری هر چند این معنا در جای خود صحیح است؛ لیکن آیه مذکور ناظر به آن نیست.^{۱۴}
- این قسمت از آیه «وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ»، جمله «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» را تأکید می‌کند و کلمه «سمع» به معنای استجاب و قبول پیشنهاد و دعوت است که مربوط به مقام التزام قلبی است، به خلاف طاعت که انقیاد در مقام عمل است. کلمه «انفاق» به معنای بذل مال در راه خدا است [نه هر بذلی دیگر] و اگر فرمود: «لأنفسکم» و نفرمود: «لکم» برای این بود که مؤمنین را بیشتر خوش‌دل سازد و بفهماند اگر انفاق کنید خیرش مال شما است و به جز خود شما کسی از آن بهره‌مند نمی‌شود.
- راغب می‌گوید که کلمه «شح» به معنای بخل توأم با حرص است؛ البته نه در یک موضوع، بلکه در صورتی که عادت شده باشد.

کنند.» در الدرالمثور است که ابن‌مردویه از عبادة بن‌صامت و عبدالله بن‌ابی‌أوفی، از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که در تفسیر جمله «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ»

فرموده‌اند: «برای هر امتی، فتنه‌ای است و فتنه امت من که به وسیله آن آزمایش می‌شوند مال است.»

^{۱۲}. آن‌چنان که حق تقوی و پرهیزکاری است از خدا بترسید. سورة آل عمران، آیه ۱۰۲.

^{۱۳}. [پروردگارا] مجازات‌هایی که طاقت تحمل آن را نداریم بر ما مقرر مدار. سورة بقره، آیه ۲۸۶.

^{۱۴}. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۵۲۱ و در تفسیر برهان از ابن‌شهر آشوب از تفسیر وکیع روایت شده که سفیان بن‌مره همدانی از عبد خیر برابمان نقل کرد که من از علی بن‌ابی‌طالب (ع) از این کلام خدای تعالی پرسیدم که می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» فرمود: «به خدا سوگند غیر از اهل بیت کسی به این دستور عمل نکرده است. این ماییم که همواره به یاد خداییم و هرگز فراموشش نمی‌کنیم و ماییم که شکرش را به جای آورده، هرگز کفرانش نمی‌کنیم و ماییم که او را اطاعت کرده، هرگز نافرمانیش نکرده‌ایم و چون این آیه نازل شد اصحاب گفتند که ما توانایی چنین تقوایی را نداریم، خدای تعالی آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» را نازل فرمود.

- کلمه «یوق» که در اصل «یوقی» بوده، مضارع مجهول از مصدر «وقایه» است که به معنای حفظ کردن است. معنای آیه «وَ مَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» چنین است که هر کس که خدا او را از شر تنگ چشمی و بخل حفظ فرموده، در نتیجه نه خودش از بذل مال مضایقه دارد و نه از اینکه دیگران مال دار شوند ناراحت می شود؛ چنین کسانی رستگارند.^{۱۵}
- منظور از «اقراض خدای تعالی» [در آیه هفدهم] انفاق در راه خدا است و اگر این عمل را قرض دادن به خدا و آن مال انفاق شده را قرض حسن خوانده، به این منظور بوده که مسلمین را به انفاق ترغیب کرده باشد.
- جمله «يُضَاعِفُهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ» اشاره است به حسن جزایی که خدای تعالی در دنیا و آخرت به انفاق گران می دهد.
- اسم های «شکور»، «حلیم»، «عالم غیب و شهادت»، «عزیز» و «حکیم» پنج نام از اسمای حسناى الهی هستند که شرحش و وجه مناسبتش با سمع و طاعت و انفاق که در آیه بدان سفارش شده است روشن است.

^{۱۵}. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۵۲۱ و در تفسیر قمی آمده که پدرم از فضل بن ابی مره برایم حدیث کرد که من امام صادق (ع) را دیدم که از اول شب تا صبح طواف می کرد و می گفت: «بار الها مرا از شر بخل نفسم نگه بدار.» عرضه داشتم که فدایت شوم من امشب از شما به غیر از این دعا را نشنیدم. فرمود: «چه بلایی بالاتر از بخل نفس سراغ داری؟» خدای تعالی می فرماید: «وَ مَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»